

ابوالفضل وزیرنژاد

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

قرآن در مثنوی

چکیده

نظامی عروضی می‌نویسد که: «عادت باید کرد به خواندن کلام رب‌العزّه و اخبار مصطفی (ص) و آثار صحابه و امثال عرب و کلمات عجم» قرآن برای مسلمانان هم زبان دل است و هم ترجمان اعتقاد و شنیدن آن تقدّس و برکتی را متداعی می‌کند، ادب اسلامی نیز همان تنوع و نشاطی را دارد که علم صنعت و فلسفه اسلامی، در این راستا ادبیات فارسی مجموعه‌ای از اشاره‌ها و نکته‌های دقیق و ظریف است که بیشترین باریک‌اندیشی‌ها در کاربرد مضمون‌های قرآنی است و یکی از برجسته‌ترین آثار ادب فارسی که این مضامین را به کار برده است، مثنوی معنوی مولوی است و این مقاله به این موضوع پرداخته است.

واژه‌های کلیدی:

ادب، قرآن، تلمیح، اقتباس .

نظامی عروضی، در باب دبیری می‌نویسد که: «عادت باید کرد به خواندن کلام رب العزّه و اخبار مصطفی (ص) و آثار صحابه و امثال عرب و کلمات عجم» (نظامی عروضی، 1381: 22) و می‌افزاید که: «غایت فصاحت قرآن ایجاز لفظ و اعجاز معنی است، هر چه فصحا و بلغا را امثال این تضمین افتاده است به درجه‌ای است که دهشت همی آرد و عاقل و بالغ از حال خویش همی بگردد.» (همان: 38) نه تنها گزاف نگفته که بخشی از ضرورت‌های شاعری و دبیری را یاد کرده است، که: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...» (حشر/21) «آری قرآن برای مسلمانان هم زبان دل است و هم ترجمان اعتقاد و شنیدن آن تقدّس و برکتی را متداعی می‌کند که هم آرامش‌بخش است و هم شکوهمند شکوهی معنوی که همه را به سکوت وا می‌دارد و آرامشی که نتیجه‌اش هدایت و استواری ایمان» است. (راشد محصل، 1380: 10)

نزول قرآن در پهنه دنیا، تحوّلی شگرف ایجاد کرد و «آیات قرآن که پیوسته، فرود می‌آمد و هر کدام مسأله تازه، مطرح می‌کرد و هر مسأله تازه، اندیشه، بل اندیشه‌هایی تازه در میان می‌نهاد و جامعه در حال تحوّل را به تحوّل می‌کشانید.» (محمدرضا حکیمی، بی‌تا: 4)

تمدن اسلام، که لااقل از پایان فتوح مسلمین تا ظهور مغول قلمرو اسلام را از لحاظ نظم و انضباط اخلاقی برتری داد بی‌شک یک دوره درخشان از تمدن انسانی محسوب می‌شود و آن‌چه این مایه ترقیبات علمی و پیشرفت‌های مادی را میسر ساخت؛ اسلام بود که با تشویق مسلمین به علم، روح معاضدت و تساهل را جانشین تعصبات دنیای باستانی کرد.

با پیدایش زمینه‌ای که یاد شد و توصیه آیات قرآنی و سنت نبوی، علم و دانش و تحصیلی آگاهی در میان پیروان تفکر نو قرآنی رواج یافت و صورت همگانی گرفت، آغاز قراءت قرآن، انگیزش نهضت علمی را سبب شد که به طبع آن، یک دسته علوم که برای فهم آن لازم بود، پدید آمد. قرآن که «مرکز دارالاسلام است حصار سنگین و مقاوم جهان پیش از خود و آفاق دیجور آن روزگار را، فروغ دامن گسترش به هم ریخت قرآن به جای تاریکی، نور و به جای شب، روز و به جای ظلم، عدل و به جای تعدی، احسان و به جای خشونت، لطف و به جای فریادِ جباران، اذان و به جای غفلت، بیداری و به جای

جهالت، فرزاندگی و به جای جهل، علم را جایگزین ساخت و بانگ یگانگی خانواده بشری را در داد. « (حکیمی، بی تا: 6)

نیکلسن گوید: وسعت قلمرو عباسی و فراوانی ثروت و رواج تجارت آن در پیدایش آن نهضت فرهنگی که مشرق نظیر آن را به یاد نداشت اثری بزرگ داشت و چنان شد که همه مردم از خلیفه تا مردم عادی طالبان علم یا دست کم حامیان ادب شدند. (شریعتی، 1348: 12)

اهمیت میراث اسلامی نه به علم و صنعت محدود شد، نه به فلسفه و عرفان آن، ادب اسلامی نیز از همان تنوع و نشاط حیاتی بهره یافت که علم و فلسفه اسلامی را بلندآوازه کرد. در سراسر این ادب نفوذ قرآن محسوس بود؛ هم در اسلوب بلاغت، هم در قصه‌ها و مواد و هم در فکر و اخلاق؛ از این روست که این ادب ارزنده را به هر زبانی که هست جز ادب اسلامی نمی‌توان خواند، ادب اسلامی از حیث مواد از حیث زبان از حیث زمان، از حیث مکان، تنوع کم‌نظیر بسیار جالبی عرضه می‌دارد. (زرین کوب، 1348: 166)

ادبیات فارسی، مجموعه‌ای از اشاره‌ها و نکته‌های دقیق و ظریفی است که دریافت معانی آن نیازمند آگاهی‌های خاص است و درک زیبایی و لذت بردن از آنها نیز بی‌وجود این آگاهی‌ها ممکن نمی‌شود، بیشتر، این باریک‌اندیشی‌ها و ظرافت‌ها در کاربرد مضمونهای قرآنی و تعبیرهای دینی جلوه‌گر می‌شود. ضرورت دریافت این معانی هم بدان سبب است که انتقال اعتقادات اسلامی، مهم‌ترین واسطه در ایجاد هم‌دلی میان مسلمانان است به علاوه بهره‌گیری شاعران و نویسندگان ما از آیات و احادیث در جهت جاذبه بخشی و اثرگذار دانستن قرآن و درک معانی و مضمونهای والا آن را تأکید می‌کند.

تمام زبانهایی که در قلمرو اسلام بوده است، تحت تأثیر اسلام، آثار ادبی برجسته و قابل توجه ابداع کرده‌اند، از این میان، زبان عربی و فارسی در دنیا تأثیر عظیم کرده است. « جهان وطنی اسلام شعر و ادب آن را از حیث فکر از حیث سبک و از حیث قالب چنان جهانی کرد، که حتی در شعر و ادب اروپا نیز در قرون وسطی و بعد از آن توانست تأثیر و نفوذ کند. « (همان: 168)

فرهنگ ایران در بخش هنر کلامی، به ویژه شعر، در جهان کم‌نظیر است و آثار به جای مانده از شاعران نام‌وار پارسی چون فردوسی، سنایی، نظامی، عطار نیشابوری، مولوی، سعدی و حافظ هر کدام رکنی از ارکان این فرهنگ‌اند. ادب فارسی از جهت

گسترده‌گی موضوعات و تنوع آثار در دنیا کم‌مانند است، زیرا از طرفی، وارث فرهنگ و تمدن کهن است و «از سوی دیگر زبان فارسی از زبانهای عمده اسلامی و بهره‌برنده از معارف انسان‌ساز قرآنی است که ظرفیت‌های مختلف خود را در انتقال معانی والای دینی و خلق ترکیب‌ها و تعبیرهای مناسب نشان داده است.» (راشد محصل، 1380: 9)

متون عمده ادب فارسی، مجموعه‌ای از اشاره‌ها و نکته‌های دقیق قرآنی است که به صورت‌ها و قالب‌های گونه‌گون و مختلف در این متون به جلوه درآمده است، هر چند این کاربردها، محدودیت ندارد و فقط به چند صنعت بدیعی محدود نمی‌شود، اما آنچه در نظر اول و به صورت آشکار به چشم می‌آید از این قبیل است: ارسال‌المثل، اشاره، اقتباس، ترجمه، تضمین، تلمیح، حل و

بعد از این مقدمه، وارد بحث اثرپذیری مولوی از قرآن و در حقیقت جلوه‌های گونه‌گون قرآن در مثنوی می‌شویم و به آن می‌پردازیم که مولوی آن را چگونه به بیان آورده است. یادآوری این نکته نیز ضروری است که: در هیچ یک از ملل و اقوام، عالم کتابی مدون و اثری منظوم یا منثور وجود ندارد که بتوان آن را هم‌پایه و هم‌سنگ مثنوی قرار داد. حتی اثری که شبیه و نظیر آن باشد نیز در جایی نشان نداریم.

«مثنوی مولوی را بحق و به انصاف، تالی صحف انبیا و کتب آسمانی شمرده‌اند، به دو جهت یکی از این روی که سرچشمه فیض و منبع عنایتی که مولانا از آن سیراب شده و سرمایه‌ای که از آن در انشای این کتاب مدد و دست‌گزاری گرفته، همانا وحی الهی و الهام ربانی است به همان معنی که خود او گفته است «وحی چبود گفتن از حس نهان»

روح غیب‌گیر و طبع الهام‌پذیر مولوی همان معانی نغز و لطایف بدیع را که از عالم غیب و ملکوت اعلی گرفته بود، در قالب نظم فارسی ریخت و آن را (مثنوی) نام داد.

گر نبودی روحهای غیب‌گیر وحی ناوردی ز گردون یک بشیر

(1/2345)

و دیگر از این جهت که گفته‌های او مانند گفته‌های انبیا ضامن سعادت و صلاح و فلاح بشر است... مطالب اخلاقی و عرفانی که در منظومه مثنوی مندرج است؛ مثلاً: اگر از سرودهای گاتا و نوشته‌های اوستای زردشت، و ودای هندوی و کتب عهد عتیق و

جدید اهل کتاب و امثال آن بیشتر و عمیق تر و مایه دارتر نباشد قدر مسلم کمتر از آنها نیست. مرحوم همایی سپس می‌افزاید: اما این که از قرآن کریم نام نبردم با این که مثنوی را (قرآن فارسی) و (مصحف فارسی) نیز لقب داده‌اند پس از پاس ادب و حرمت، رعایت این حقیقت است که عمده سرمایه فکر و الهام مولانا همین قرآن کریم بوده است و افکار عالی او همه‌جا در حول و حوش همین کتاب عزیز دور می‌زند؛ به عبارت دیگر، مولانا خود در مهد تمدن اسلام و در تحت تعلیم و تربیت کلام الهی و سنت نبوی پرورش یافته و مثنوی او هم از این پستان شیرخورده است با این حال روا نیست که آن را با خود قرآن کریم مقایسه کنند...» (همایی، 1384: 9)

«شبهت ساختاری بعضی از شعرهای مولوی با ساختار بیانی قرآن، ناشی از توغل و آشنایی بسیار عمیق او با قرآن از یک سو و بافت و اقتضای حال حاکم بر شعرسرایی او در بعضی احوال از سوی دیگر است.» (پورنامداریان، 1380: 129)

هر چند که مولوی در جایی اشاره به این ندارد که حافظ قرآن است، ولی اگر او را به طور مثال با حافظ مقایسه کنیم مولوی گوی سبقت را می‌برد، چه «قرآن که حافظ آن همه بدان مدیون است در شعر او بی‌شک تأثیرش قطعی است. البته اشارت به بعضی قصه‌های قرآن و ذکر پاره‌ای تعبیرات قرآن که در کلام حافظ هست، نشانه‌ای است از این آشنایی با قرآن. اما این اندازه تأثیر از قرآن در کلام هر شاعر مسلمان هست و حتی مردم کوی و بازار هم در زبان محاوره خویش از تعبیرات و اشارت قرآن مدد می‌گیرند و برای آن که شاعری در شعر خویش به داستان طوفان نوح و کشتی او اشاره کند یا از ابراهیم و آتش نمرود یاد کند یا... اشارت نماید لازم نیست که حافظ قرآن باشد و مفسر و قاری قرآن». (زرین‌کوب، 1356: 58) البته کثرت شگفت‌انگیز مضامین قرآنی از اشاره و ارسال المثل، اقتباس، ترجمه، تضمین، تلمیح، حل و تفسیر و حسن تعلیل و قصه در مثنوی، حکایت از احاطه و اشراف بی‌بدیل مولوی بر قرآن دارد.

هر کس که مثنوی را بخواند مفاهیم قرآنی را در تار و پود آن می‌بیند؛ شیخ بهائی فقیه و دانشمند معروف از همین روی می‌سراید:

من نمی‌گویم که آن عالی جناب	هست پیغمبر ولی دار و کتاب
مثنوی معنوی مولوی	هست قرآنی به لفظ پهلوی
مثنوی او چو قرآن مدلل	هادی بعضی و بعضی را مفضل

قرآن، هم در لغات و تعبیرات مثنوی جلوه دارد، هم در معانی و افکار آن پیدا است. «کثرت و تنوع انحاء این تأثیر به قدری است که نه فقط مثنوی را بدون توجه به دقایق قرآن نمی‌توان درک و توجیه کرد، بلکه حقایق قرآن هم در بسیاری موارد به مدد تفسیرهایی که در مثنوی از معانی و اسرار کتاب الهی عرضه می‌شود بهتر مفهوم می‌گردد و از این حیث مثنوی، گاه همچون تفسیر لطیف و دقیق از تمام قرآن کریم محسوب می‌شود.» (زرین‌کوب، 1364: 342)

طرز تلقی مولوی از قرآن، استغراق کامل او را در قرآن و نیز، عشق و تسلیم‌گوینده مثنوی را به کلام الهی نشان می‌دهد. اشتغال مولانا به تدریس هم که ظاهراً شامل مباحث مربوط به فقه و عقاید بوده است تبخّر در اسرار آیات را که مستند عمده تمام این مباحث است نیز، بر وی الزام می‌کرده است.

«قرآن در مثنوی به صورت‌های گونه‌گون منعکس است. روش اقتباس لفظی، روش اقتباس معنوی، روش تفسیر و روش تأویل.» (زمانی، 1386: 951)

البته هر کدام از این روشها در کاربرد قرآن در زبان مولوی را می‌توان به زیرمجموعه‌هایی بسیار تقسیم و دسته بندی کرد و هر شاهد را نیز می‌توان در چند جا از این تقسیم‌بندی جا داد که خود موضوع کاری از لون دیگر است. نمونه‌ها و شواهد از مثنوی:

الف - تلمیح به یک کلمه، مفردات قرآنی از کلمه یا اسم سوره و... :

چون «نفخت» بودم از لطف خدا / نفخ حق باشم ز نای تن جدا

3935/3

اشاره است به آیه: «فاذا سوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/29)

عکس راز مرد حق دانید روز	عکس ستاریش شام چشم دوز
زان سبب فرمود بزدان «والضحی»	«والضحی» نور ضمیر مصطفی
باز «واللیل» است ستاری او	و آن تن خاکی ز نگاری او
آفتابش چون برآمد ز آن فلک	با شب تن گفت: هین! «ماودعک»

...295/2

ناظر است به دو سوره 91 و 92 (واللیل - و - والضحی)

کوه طور اندر تجلی حلق یافت تا که می نوشید و می را برنافت
صار دکاً منة و انشق الجبل هل رایت من جبل رقص الجمل

15/3

برگرفته از آیه 143 سوره مبارکه اعراف است.

- در این نمونه اشتقاقی از یک کلمه قرآنی آورده است :

هم بیینی نقش و هم نقاش را فرش دولت را و هم فراش را

73/2

اشاره است به آیه « وَالْأَرْضَ قَرَشْنَاهَا فنِعْمَ الْمَاهِدُونَ. » (الذاریات/48)

آتش ابراهیم را دندان نزد چون گزیده حق بود چونش گزد

865/1

ناظر است به آیه 69 سوره انبیا.

همچو اسماعیل پیش سر بنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده

228/1

ناظر است به آیه 102 از سوره صافات.

ناقه جسم ولی را بنده باش تا شوی با روح صالح خواجه تاش

2533/1

اشاره است به « ناقة الله » در آیه 13 سوره شمس.

ب- آیه کامل:

« قتل الانسان ما اكفرة » کلمانال هوی انکره

373/3

ناظر است به آیه 17 سوره عبس.

لم یلد لم یولد است او از قدم نی پدر دارد نه فرزند و نه عم

1319/3

ناظر است آیه 3 سوره اخلاص با حذف «و»
پ- قسمتی از آیه:

سایه خواب آرد تو را همچون سمر چون بر آید شمس انشقی القمر

118/1

ناظر است به آیه 1 سوره مبارکه قمر.

حرف، ظرف آمد در و معنی چو آب بحر معنی «عنده أم الكتاب»

297/1

اشاره است به آیه مبارکه 39 از سوره رعد.

ز آن بود جنس بشر پیغمبران تا به جنسیت رهند از ناودان
پس بشر فرمود خود را مثلکم تا به جنس آید و گم گردید گم

2670/4 و...

کلمات آیه را جدا از هم آورده و هم آیه را تفسیر نموده است، اشاره دارد به
« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ... » (فصلت/6)

بر فلک پرهاست ز اشجار وفا اصلها ثابت و فرعها و فی السما
چون برست از عشق پر بر آسمان چون نروید در دل صدر جهان

4391/3

اشاره است به قسمتی از آیه 24 ابراهیم (ع) که برای رعایت وزن « فرعها به فرعه »
تغییر یافته است :

گوسفندان حواست را بران در چرا از « آخرج المرعی » چران
تا در آن جا سنبل و نسرين چرند تا به گلزار حقایق ره برند

3254/2

برگرفته است از: آیه شریفه « وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ » (اعلی/4)
ت- هیچ مشخصه‌ای در بیت نیست فقط مفهوم بیت، ما را به آیه‌ای از قرآن کریم
رهنمون می‌شود.

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

8/1

اشاره است به: « وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي... » (الإنشاء/85)

لیک گفتمی گر چه می‌دانم سرت زود هم پیدا کنش بر ظاهرت

60/1

اشاره دارد به: « وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ... » (غافر/60)

مائده از آسمان در می‌رسید بی صداع و بی فروخت و بی خرید

80/1

اشاره است به آیه مبارکه 57 از سوره بقره.

یار نیکت رفت در چرخ برین یار فسقت رفت در قعر زمین

342/3

مصراع اول مستند است به عروج عیسی (ع) (فصلت/157) و دوم فرو رفتن قارون به
زمین (القصاص/81)

من غلام آن که نفروشد وجود جز بدان سلطان با افضال وجود

491/5

برگرفته است از آیه 111 سوره توبه.

دست مزدی هم نخواهیم از کسی دست مزد ما رسد از حق بسی

2710/3

ناظر است به آیه شریفه: « وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

«

(شعرا/109)

ث- حسن تعلیل و تأیید برگفته خود :

توز « کرّمنای بنی آدم » شهی هم به خشکی هم به دریا پانهی

3789/2

ناظر است به « و لقد کرّمنای بنی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر و... » (اسراء/70)

ای دریاده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از این خواب گران

3663/4

اشاره است به آیه 16 و 17 سورة مبارکه یوسف (ع).

ج- استشهاد به آیه برای اثبات دعوی خود :

چون عبادت بود مقصود از بشر شد عبادت گاه گردن کش سقر
 آدمی را هست در هر کار دست لیک از او مقصود این خدمت بُدست
 « ما خلقت الجنّ و الانس » این بخوان جز عبادت نیست مقصود از جهان

...2986/3

ناظر است به آیه: « وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْانْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ » (ذاریات/56)

هر خیرری کز مسیحی سر کشد او جهودانه بماند از رشد
 قابل ضو بود اگر چه کور بود شد از این اعراض او کور و کبود
 گویدش عیسی بزّن در من دو دست ای عمی گُحل عزیزی با من است
 از من از کوری بیابی روشنی برقمیص یوسف جان برزنی

4115/6

برگرفته از آیه 49 سورة آل عمران و 93 سورة مبارکه یوسف (ع).

جسم خاک از عشق بر افلاک شد
عشق جان طور آمد عاشقا
کوه در رقص آمد و چالاک شد
طور مست و خَرّ موسیٰ صاعقا

..25/1

مستند مصراع اول آیات معراج رسول مکرم (ص) است و سه مصراع دیگر اشاره است
به آیه «... فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا...» (اعراف/143)

دست، کورانسه به حبیل الله زن
چيست حبیل الله؟ رها کردن هوی
جز به امر و نهی یزدانی متن
کاین هوی شد صرصری مرعاد را

3502/6

ناظر است به آیه « وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا... » (آل عمران/103)

این دلم باغ است و چشمم آبرویش
آبرگرید، باغ خندد شاد و خوش

1585/6

تو که یوسف نیستی یعقوب باش
پیش یوسف نازش و خوبی مکن
همچو او پُرگریه و آشوب باش
جز نیاز و آه یعقوبی مکن

... 1914/1

اشاره است به «... وَ انزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ... » (نمل/60)
اشاره است به زندگی حضرت یعقوب (ع) در فراق یوسف (ع) در سوره مبارکه یوسف
چ- ترجمه و مفهوم آیات بدون اشاره و لفظ قرآنی :

در میان قوم موسی چند کس
منقطع شد خوان و نان از آسمان
بی ادب گفتند: « کو سیر و عدس؟ »
مانند رنج زرع و بییل و داسِ مان
بدگمانی کردن و حرص آوری
کفر باشد پیش خوان مهتری

..81/1

آن پسر را کش خضر ببری حلق
آن که از حق یابد او وحی و جواب
سرّ آن را در نیابد عام خلق
هر چه فرماید، بود عین صواب

225/1

اشاره است به آیه 61 سوره بقره: « وَ اذ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَّاحِدٍ... »

اشاره است به آیه 74 سوره کهف: « فانطلقا حتی إذا لقیا غلاماً فقتله... »

تا نزیاید بخت تو فرزند نو / خون نگردد شیر شیرین خوش شنو

2/2

اشاره است به آیه 66 سوره نحل: « و این لکم فی الانعام لَعِبْرَةٌ نَسْتَبِقُکُمْ مِمَّا فی بطونه... »

سقف گردون کو چنین دایم بود / نه از طناب واستنی قایم بود

5/3

اشاره است به آیه 2 سوره رعد: « اللهُ الَّذی رفع السماواتِ بِغیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا... »

پس همه دانسته اند آن را یقین / که فرستد باد رب العالمین

252/4

آیه 57 سوره اعراف: « و هو الَّذی یُرسلُ الرِّیاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ... »

آنک او افراشت سقف آسمان / تو چه دانی کردن او را امتحان

366/4

آیه 7 سوره رحمن: « و السماءَ رفعها و وَضَعَ المِیزانَ »

پس بنی آدم مکرم کی بدی / کی به حس مشترک محرم شدی

67/2

اشاره است به آیه شریفه 70 در سوره اسراء: « و لقد کررنا بنی آدم... »

ح: ترکیبهای تمثیلی: که گاه عین لفظ قرآنی نیست اما از طریق این کتاب مقدس در زبان مولوی راه یافته است و گاه لفظ قرآنی است:

چون سلیمان شاه و چو آصف وزیر / نور بر نور است و عنبر بر عبیر

1252/4

در بیان دو چیز که هم دیگر را کامل می‌کنند، اشاره است به حضرت سلیمان و وزیرش

گر خدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر
ترک «استثنا» مرادم قسوتی است نه همین گفتن که عارض حالتی است
..48/1

اشاره است به آیه شریف: « قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا... »
(کهف/69)

هر که بر شمع خدا آرد پنفو شمع کی میرد بسوزد پوز او

2082/6

ناظر است به آیه: « يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ... ». (توبه/32)

آن که بستد پیرهن را می‌شتافت بوی پیراهان یوسف را نیافت

3080/3

در بیان آن که درک افراد و استعداد دریافت مختلف است، اشاره است به آیه 94
سوره یوسف(ع) .

حق ز هر جنسی چو زوجین آفرید پس نتایج شد ز جمعیت پدید

526/6

در بیان همکاری و تعاون - برگرفته است از « وَ مِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لِعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ » (ذاریات/49)

امرهم شوری برای این بود کز تشاور شهود کثر رود

2620/6

از آیه 38 سوره شورا گرفته است.

طیبات آمد برای طیبین للخبیثین الخبیثات است همین

283/2

در بیان سنخیت و جنسیت دو چیز به کار می‌برند و برگرفته از آیه 26 سوره مبارکه نور.

چون نکردی کار مزدش هست، لا لیس للانسان الا ما سعی

3183/2

ناظر است به آیه 39 سوره نجم: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»

خ- در توجیه اختیار

ز آن که کرمنا شد آدم ز اختیار نیم زنبور غسل شد نیم مار

3291/3

برگرفته از آیه 70 سوره اسرا.

آدمی بر خنگ کرمنا سوار در کف درکش عنان اختیار

3300/3

جان نباشد جز خبر در آزمون	هر که را افزون خبر جانش فنون
جان ما از جان حیوان بیشتر	از چه؟ زان رو که فنون دارد خبر
پس فنون از جان ما جان ملک	کو منزه شد ز حس مشترک
وز ملک جان خداوندان دل	باشد افزون تو تحیر را بهل
زان سبب آدم بود مسجودشان	جان او افزون تر است از بودشان
ور نه بهتر را سجود دون تری	امر کردن هیچ نبود در خوری
کی پسندد عدل و لطف کردگار	که گلی سجده کند در پیش خار

3326/2

ناظر است به آیه 34 سوره بقره: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...»

د- تفسیر و برداشت از آیات قرآن

زین طلب بنده به کوی تو رسید درد مریم را به خرمابن کشید

99/2

اشاره است به آیه 25 سوره مبارکه مریم: « وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَنِينًا. »

لا نی‌اند و در صفات آغشته‌اند	بس کسانى کنز جهان بگن‌دشته‌اند
همچو اختر پیش آن خور بی‌نشان	در صفات حق صفات جمله‌شان
خوان: جمیع هم‌گدینا محضرون	گزر قرآن نقل خواهی، ای حرون!
تا بقای روح‌ها دانى یقین	محضرون معدوم نبود، نیک‌بین
روح و اصل، در بقا، پاک از حجاب	روح محبوب از بقا، بس در عذاب

443/4

ناظر است به آیه: « وَانْ كُلْ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ » (یس/32)

ذ- تفسیر و شرح آیات که در ظاهر هیچ لفظ قرآنی ندارد.

هم‌چنان که بر زمین آن ماهیان	چون که مریم مضطرب شد یک زمان
که « امین حضرت‌م، از من مرم	بانگ بروی زد نمودار کرم
از چنین خوش محرمان خود در مکش	از سرافرازان عزت سر مکش
در عدم من شاهم و صاحب علم	از وجودم می‌گریزی در عدم
که زلا حول این طرف افتاده‌ام	هین مکن لا حول عمران زاده‌ام
نور لا حولی که پیش از قول بود	مر مرا اصل و غذا لا حول بود
من نگاریده پناه‌م در سبق	تو همی‌گیری پناه از من به حق

377/3

مربوط است به بار گرفتن مریم (س) و ناظر به آیه 16 به بعد سوره مریم.

دور گردونها ز موج عشق دان	گر نبودی عشق بیفردی جهان
کی جمادی محو گشتی در نیات؟	کی فدای روح گشتی نامیات؟
روح کی گشتی فدای آن دمی	کز نسیمش حامله شد مریمی؟
هر یکی هر جا ترنجیدی چو یخ	کی بدی پران و جویان چون ملخ
ذره ذره عاشقان آن کمال	می شتابد در غلوه همچون نهان

3856/5

آن کسی کش مثل خود پنداشتی زانسبب با او حسد برداشتی

813/2

اشاره است به آیه شریفه «...قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا...» (ابراهیم/10)

گرگ بر یوسف کجا عشق آورد	جز مگر از مکر تا او را خورد
چون ز گرگی وا رهد محرم شود	چون سگ کهف از بنی آدم شود
چون ابوبکر از محمد برد بو	گفت «هَذَا لَيْسَ وَجْهٌ كَاذِبٌ»
چون نبد بوجهل از اصحاب درد	دید صد شق قمر باور نکرد
دردمندی کش ز بام افتاد طشت	زو نهان کردیم حق پنهان نگشت

...2061/2

ناظر است به آیات 16 سوره یوسف و آیه 18 سوره کهف و تصدیق معراج رسول خدا توسط ابوبکر و سوره مبارکه قمر.

تو خلیل وقتی ای خورشید هُش	این چهار اطیار رهنز را بگش
زان که هر مرغی از اینها زاغ وش	هست عقل عاقلان را دیده کش
چار و صف تن، چو مرغان خلیل	بسمل ایشان دهد جان را سیل
ای خلیل اندر خلاص نیک و بد	سر ببرشان تا رهد پاها ز سد

31/5

سر بیر این چار مرغ زنده را سرمدی کن خلق ناپاینده را
 بط و طاووس است و زاغ ست و خروس این مثال چار خلق اندر نفوس
 بط، حرص است و خروس آن شهوت است جاه چون طاووس و زاغ امنیت است
 ...42/5

اشاره است به آیه: «... قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ...» (بقره/260)
 از آن جا که زندگی رسول خدا (ص) جدای از قرآن نیست و در حقیقت خود قرآن
 است و مثنوی نیز آکنده است به نور و فروغ محمدی (ص) برای تبرک مقاله را با اشاره
 به جلوه‌هایی از زندگی رسول خدا (ص) پایان می‌برم :

پیش از آن که نقش احمد فرمود نعت او هر گبر را تعویذ بود
 کین چنین کس هست یا آید پدید از خیال روش دلشان می‌طبید
 سجده می‌کردند کای رب بشر در عیان آرایش هر چه زودتر
 تا به نام احمد از یستفت‌حون یاغیان شان می‌شدندی سرنگون

3837/4

ناظر است به آیه: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ...»
 (بقره/146) و (89/2) و (146)

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گری بمیری تو نمیرد این سبق
 من کتاب و معجزت را رافعم بیش و کم کن را ز قرآن مانعم
 من تو را اندر دو عالم حافظم طناعنا را از حدیثت دافعم
 کس نتاند بیش و کم کردن در او تو به از من حافظی دیگر مجو

1197/3

اشاره است به آیه 59 سوره حجر: «إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ»

خواند مزمل نبی را ز آن سبب
سر مکش اندر گلیم و رو میوش
پیش این جمعی چو شمع آسمان
وقت خلوت نیست اندر جمع آی
بدر بر صدر فلک شد شب روان
طاغنان هم چون سگان بر بدر تو
این سگان کردند ز امر انصتوا
که برون آ از گلیم ای بوالهرب
که جهان جسمی است سرگردان تو هوش
انقطاع و خلوت آری را بمان
ای هدی چون کوه قاف و تو همای
سیر را نگذارد از بانگ سگان
بانگ می دارند سوی صدر تو
از سفه وع وع کنان بر بدر تو
... و 1453/4

ناظر است به آیات سوره مزمل، نیز آیه 89 بقره و نیز آیه 204 سوره اعراف.

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای؟
یا مگر فرعون و کوثر چونیل
هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو
هر که را دیدی ز کوثر خشک لب
پس چرا خشکی و تشنه مانده ای؟
بر تو خون گشته ست و ناخوش ای علیل
او محمد خوست با او گیر خو
دشمنش می دار هم چون مرگ تب

1234/5

ناظر است به آیه «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثِرَ» (کوثر/1) و «...وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (بقره/50) نیز این آیه شریف: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم/4)

فهرست منابع

1. قرآن مجید، 1383، مترجم ناصر مکارم شیرازی.
2. پرنامداریان، 1380، در سایه آفتاب.
3. حکیمی، محمدرضا، بی تا، دانش مسلمین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
4. راشد محصل، محمد رضا، 1380، نشانه شناسی کاربرد قرآن و حدیث، نشر روزگار.
5. زرین کوب، عبدالحسین، 1356، از کوچه رندان، امیرکبیر.
6. _____، 1364، سر نی، انتشارات علمی.
7. _____، 1348، کارنامه اسلام، شرکت انتشار.

8. زمانی، کریم، 1386، میناگر عشق، چاپ ششم، نشر نی.
9. شریعتی، محمدتقی، 1348، تفسیر نوین، شرکت انتشار.
10. مولانا، جلال الدین محمد بلخی، 1369، شش دفتر مثنوی، محمد استعلامی، زوآر.
11. نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی، 1381، به کوشش دکتر محمد معین، چاپ دوم، زوآر.